



از کنگره شرق شناسان

سی و سومین «کنگره جهانی مطالعات آسیایی و شمال آفریقایی» در هفته آخر مرداد (۱۹ تا ۲۵ اوت) در دانشگاه تورانتو در کانادا برگزار شد و من در معیت گروهی از محققان و استادان ایرانی در آن شرکت جستیم. این اجتماع که بزرگترین و پرسابقه‌ترین گردهمایی دانشمندان و پژوهشگرانی به‌شمار می‌رود که درباره تمدنهای بزرگ مشرق زمین تحقیق می‌کنند نخست بار در سال ۱۸۷۳ در پاریس برپا شد و از آن تاریخ به بعد هر سه سال یک بار (به استثنای سالهای دو جنگ جهانی) در یکی از کشورهای جهان برگزار گردید. کنگره بر حسب تمدنهای بزرگ شرق و موضوعات ورشته‌های علمی و تحقیقی دارای چند شعبه اصلی و فرعی است. چین شناسی، ژاپن شناسی، هندشناسی، ایران شناسی، اسلام شناسی از شعبه‌های اصلی کنگره است. مسائل مربوط به تاریخ و باستان شناسی، فلسفه، کلام، ادبیات و هنر ایران معمولاً در ذیل عنوان ایران شناسی یا مطالعات خاورمیانه یا آسیای مرکزی مطرح می‌گردد. بیشتر مقالاتی که امسال در خصوص مناطق خاورمیانه و آسیای مرکزی ایراد گردید به ایران مربوط می‌شد و این به دلیل حضور فعال ایرانیان و محققان تاجیک در این کنگره بود. محققان کشورهای دیگر خاورمیانه (از جمله کشورهای عربی) بالنسبه کمتر شرکت کرده بودند. حتی محققان اروپایی نیز، برخلاف کنگره‌های قبلی، حضور فعالی نداشتند. به همین دلیل و نیز به دلایل دیگر، تحقیقات و سخنرانیهای مربوط به ایران و بخصوص اسلام جوابگوی انتظاری که می‌رفت نبود. دلایل دیگر را باید در سابقه کنگره‌های قبلی و به طور کلی وضع شرق شناسی در نیم قرن اخیر جستجو کرد.

از عمر این کنگره دقیقاً یکصد و هفده سال می‌گذرد و در طول این مدت کنگره تغییرات و تحولاتی را پشت سر گذاشته است. مظهر همه این تغییرات و تحولات تغییر نام آن است. نام اصلی این گردهماییها «کنگره جهانی شرق شناسان» (International Congress of Orientalists) بوده که تا سال ۱۹۷۶ نیز محفوظ مانده بود. در سال ۱۹۷۶ در نیومکزیکو تصمیم گرفتند نام آن را به «کنگره جهانی علوم انسانی در آسیا و شمال آفریقا» تغییر دهند و سپس در سال ۱۹۸۶ در هامبورگ این نام به نام کنونی تبدیل شد.

در تغییراتی که در نام این کنگره جهانی داده شده است یک نکته مهم به چشم می‌خورد و آن حذف کلمه «شرق شناسی» یا

«شرق شناسان» است. حذف این کلمه از نام اصلی کنگره یک اصلاح صوری نبوده است. کنار گذاشتن لفظ شرق شناسی موضوعی است که به ماهیت این کنگره و به طور کلی وضع مطالعات شرق شناسانه در جهان مربوط می‌شود. متولیان کنگره زمانی از کلمه «شرق شناسی» دست کشیدند که این نوع مطالعات و تحقیقات ماهیت سابق خود را از دست داده بود. پدیده‌ای که در دو سه قرن اخیر در اروپا به نام «شرق شناسی» (Orientalism) شکل گرفته بود نهضتی بود علمی و فرهنگی، ولی انگیزه شرق شناسان به طور کلی و جهت مطالعات و تحقیقات ایشان بیشتر جنبه سیاسی و استعماری داشت. به عبارت دیگر، شرق شناسی با همه جنبه‌های مثبت علمی آن وسیله‌ای بود در دست دولتهای اروپایی که با استفاده از اطلاعات و شناختی که شرق شناسان در اختیار ایشان می‌گذاشتند می‌توانستند بر قدرت سلطه‌گرانه خود در آسیا و شمال آفریقا بیفزایند و به حضور خود در این مناطق ادامه دهند. هزینه این تحقیقات و مطالعات را نیز کشورهای اروپایی از راه استعمار مناطق شرقی تأمین می‌کردند. در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، که استعمار در اوج فعالیت خود بود، شرق شناسی نیز، با کمکهایی که دریافت می‌کرد، توانست به کشفیات و اطلاعات تازه و نسبتاً وسیعی دست یابد. شرق شناسی صرفاً آلوده به اغراض سیاسی نبود. انگیزه دیگر محققان و دانشمندان اروپایی در قرن نوزدهم انگیزه‌ای نسبتاً علمی بود، هر چند که در همین انگیزه نیز شایبه انحرافات فکری و اخلاقی وجود داشت. مفهوم «شرق شناسی» مبتنی بر تقابل «شرق» و «غرب» یا «تمدنهای شرقی» و «تمدن جدید غربی» بود. «تمدن جدید غربی»، بخصوص در قرن نوزدهم، از نظر غرب بیان کمالی بود که در طول تاریخ بشری نصیب ایشان شده بود، و غرب بدان تفاخر می‌کرد و به خود حق می‌داد که بر آنچه نقطه مقابل این تمدن بود، یعنی شرق و ملل مشرق زمین، اعمال قدرت و نفوذ کند. در واقع، شرق شناسان در تعریفی که از شرق می‌کردند و اوصافی که از برای آن برمی‌شمردند هویتی از برای غرب و تمدن غربی می‌ساختند. به عبارت دیگر، مفهوم غرب مفهوم شرق بود که از راه نسبت آن با مفهوم متضاد آن یعنی شرق شکل می‌گرفت، و این نسبت نیز نسبت قهر و غلبه و سیطره بود. غرب غنی بود و شرق فقیر. غرب قاهر و غالب بود و شرق

تا کنگره ایران‌شناسان

مقهور و مغلوب. شرق روی به گذشته داشت و غرب روی به آینده. آینده بشریت در دست غرب و تمدن و علوم و تکنولوژی غربی بود، و لذا غربیان به خود حق می‌دادند که از راههای سیاسی و نظامی و اقتصادی بر مشرق زمین چنگ ببندازند و دانشمندان نیز این تمدنها را به عنوان اشیاء مورد مطالعه در نظر گیرند و در آزمایشگاه شرق‌شناسی به تشریح آنها بپردازند. چیزی که این طرز تلقی و برداشت را عملاً برای شرق‌شناسان توجیه می‌کرد کشفیات ایشان از آثار باستانی و طومارها و نسخ خطی و آثار هنری و فرهنگی و بازخوانی زبانهای مرده و بررسی عادات و رسوم موجود و نظریه‌پردازی در خصوص آنها بود، و حاصل این کشفیات و تحقیقات حیثیتی برای شرق‌شناسان اروپایی حاصل می‌کرد که نه تنها غربیان بلکه وارثان تمدنهای شرقی را نیز حیرت زده می‌کرد و این حیرت‌زدگی به عجز و مقهوریت ایشان می‌افزود.

مطالعات شرق‌شناسی، با وضعی که داشت و اجمالاً در اینجا وصف کردیم، در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در انحصار اروپاییان بود. در دانشگاههایی که بودجه مطالعات و تحقیقات آنها را در مسائل شرق‌شناسی دولتها و شرکتهای بزرگ تأمین می‌کردند مسلماً کار به دست اتباع همین کشورها سپرده می‌شد. وانگهی، این رشته مطالعات، همانطور که اشاره کردیم، مبتنی بر فرهنگ خاص و دید تاریخی غربی بود، و این فرهنگ و دید تاریخی هنوز به محافل علمای سنتی کشورهای شرقی راه نیافته بود و از همه اینها گذشته مراکز علمی کشورهای شرقی با روش جدید تحقیق و متدولوژی غربی نیز آشنایی نداشتند. البته، گاهی در مؤسسات شرق‌شناسی غربی یا در خود این کشورها از علمای بومی استفاده می‌کردند، ولی این علما، دانسته و ندانسته، در نهایت ابزاری بودند در دست شرق‌شناسان اروپایی.

بدین ترتیب، شرق‌شناسی پدیده‌ای بود کاملاً اروپایی و کم‌وبیش وسیله‌ای بود مؤثر در دست کشورهای استعمارگر؛ ولی وقتی چهره استعماری غرب در جنگهای جهانی اول و دوم بتدریج تغییر کرد، شرق‌شناسی نیز ماهیت اولیه خود را از دست داد. بیداری ملل آسیایی و آفریقایی در نیمه اول این قرن و کسب استقلال ایشان نه تنها راههای قبلی استعمار اروپاییان را مسدود کرد بلکه نسبت خواجگی و بندگی غرب و شرق را نیز از جهاتی

متحوّل ساخت. قطع کمکهای دولتی به مؤسسات شرق‌شناسی یا کاهش این کمکها اولین ضربه‌ای بود که بر تشکیلات شرق‌شناسی وارد آمد. از سوی دیگر، جنگ جهانی، با آثار خانمان‌سوزی که در پی داشت تصور اروپاییان را از تمدن افتخارآمیز غرب دگرگون کرد و مقام خواجگی این تمدن را بر تمدنهای دیگر، بخصوص تمدنهای مشرق زمین، مورد سؤال قرار داد. تحولات فکری و فلسفی و همچنین درک جدیدی که مجامع علمی غرب از حاصل تحقیقات مستشرقان کسب کرده بودند موجب شد که فرهنگی که مبنای شرق‌شناسی بود ماهیت سابق خود را از دست بدهد. بدین ترتیب، شرق‌شناسی نه تنها انگیزه سیاسی و اقتصادی خود را از دست داد، بلکه داوریها و ارزشهای آن نیز در محلّ تأمل قرار گرفت. البته، این عوامل موجب تعطیل شدن تحقیقات و مطالعات شرق‌شناسانه نشد. اروپاییان، و پس از جنگ آمریکاییان، هنوز در پی منافع مادی خود در شرق بودند و آمادگی داشتند که در راه مقاصد خود هزینه‌هایی صرف کنند. از آن گذشته، شرق‌شناسی، با همه معایب آن، فواید علمی فراوانی داشت و این نوع تحقیقات و مطالعات می‌توانست به پیشرفتهای علمی در زمینه‌های تاریخی و باستان‌شناسی و ادبی و هنری و فلسفی و جامعه‌شناسی و به طور کلی علوم انسانی مدد برساند. به همین دلیل، مطالعه و تحقیق درباره تمدنهای مشرق زمین ادامه پیدا کرد، اما این بار با وضعی دیگر.

وضع شرق‌شناسی پس از جنگ جهانی دوم از چند وجه با وضع سابق آن فرق دارد. در اینجا به دو وجه عمده آن اشاره می‌کنیم. یکی اینکه تحقیقات و مطالعات شرق‌شناسانه تا حدودی از قید مقاصد سیاسی کشورهای غربی، یا لا اقل مقاصد سابق ایشان، خارج شده و ارزش این نوع تحقیقات و مطالعات بیشتر از لحاظ علمی سنجیده می‌شود. همین امر تا حدودی موجب شده است که این نوع تحقیقات جنبه تخصصی‌تر پیدا کند. شرق‌شناسان سابق اطلاعات و دیدی دایرة‌المعارفی داشتند و يك شرق‌شناس میرز به چندین زبان تسلط داشت و موضوعات متعدد و متنوعی، از مسائل زبان‌شناسی و نحوی و ادبی گرفته تا تاریخی و باستان‌شناسی و دینی و فلسفی، را مطالعه و درباره آنها اظهارنظر می‌کرد. اما امروزه موضوعاتی که مورد مطالعه يك محقق واقع می‌شود محدود است. مثلاً موضوع تخصصی يك



کند. هند در سال ۱۹۶۴ (در دهلی نو)، مکزیک در سال ۱۹۷۶ (در نیومکزیکو)، ژاپن در سال ۱۹۸۳ (در توکیو و کیوتو)، و امسال کانادا (در تورانتو) میزبان کنگره بوده‌اند. کنگره بعدی نیز قرار است در هنگ کنگ برگزار شود.

با وجود اینکه «کنگره جهانی مطالعات آسیایی و شمال آفریقایی» از قبضه اروپاییان تا حدودی خارج شده و از مفهوم سابق شرق‌شناسی نیز فاصله گرفته است، با این حال ماهیت آن هنوز تحت تأثیر همان مفهوم سابق است. قلمروی که این کنگره سعی در تحقیق و شناخت آن دارد دقیقاً همان قلمروی است که شرق‌شناسی تعیین کرده است. این قلمرو البته بسیار وسیع است و چندین تمدن بزرگ همچون چین و هند و ایران و تمدن اسلامی را در بر می‌گیرد. اما طول و عرض و عمق این کنگره عملاً متناسب با این قلمرو وسیع نیست. در مورد تحقیقات و سخنرانی‌هایی که در خصوص ژاپن و چین و هند عرضه می‌شود من نمی‌توانم قضاوت کنم. ولی استنباط من از مطالعات مربوط به ایران و اسلام در این کنگره این است که کیفیت آنها در سطحی که انتظار می‌رود نیست و تعداد سخنرانی‌های مربوط به این دو حوزه، لااقل در کنگره اخیر، نسبتاً اندک و محدود بوده است (از مصرشناسی ظاهراً خبری نیست). به طور کلی، به نظر می‌رسد که کیفیت کنگره نسبت به سابق تنزل کرده و بسیاری از محققان و دانشمندان شرق‌شناس، چه اروپایی و آمریکایی و چه آسیایی و آفریقایی، در آن شرکت نمی‌کنند. علل این امر ظاهراً متعدد است، و من در اینجا فقط به یکی از آنها اشاره می‌کنم و آن پیداشدن رقیب‌هایی برای این کنگره است.

کنگره مطالعات آسیایی و شمال آفریقایی، که در واقع همان کنگره شرق‌شناسی است، همان‌طور که گفتیم، قلمروی را در بر می‌گیرد که نزد غربیان شرق یا مشرق زمین شناخته می‌شد. ولی اگر قرار باشد که مفهوم شرق و شرق‌شناسی کنار گذاشته شود، در آن صورت دلیلی ندارد که محققان این تمدنها، که فقط یک وجه اشتراک دارند و آن این است که غربی نبستند، گرد هم آیند و کنگره واحدی را تشکیل دهند. جدایی میان این تمدنها و محققان هر یک از آنها عملاً نیز در کنگره‌های اخیر احساس شده است. به هر حال، حادثه‌ای که در دهه‌های اخیر اتفاق افتاده است این است که بعضی از محققان در صدد برآمده‌اند تا برای خود

مورخ تاریخ چین یا ژاپن یا هند یا ایران است، یا موضوع تخصصی کاریک جامعه‌شناس جامعه این کشورهاست؛ همین‌طور در رشته‌های دیگر از قبیل فلسفه و حقوق و ادبیات و زبان‌شناسی و غیره.

وجه افتراق دیگر این است که شرق‌شناسی در دوره جدید از انحصار دانشمندان و محققان غربی خارج شده است. بسیاری از دانشجویانی که در مؤسسات شرق‌شناسی اروپا و آمریکا تحصیل و تحقیق کرده و می‌کنند از کشورهای آسیایی و آفریقایی اعزام شده‌اند و با بورس‌هایی که از کشورهای خود گرفته‌اند به تحصیل پرداخته‌اند. خود این مؤسسات غربی نیز بعضاً از همین کشورها کمک‌های مادی دریافت می‌کنند. علاوه بر این، نظیر مؤسسات شرق‌شناسی غربی در خود کشورهای آسیایی و آفریقایی نیز تأسیس شده و دانشگاه‌ها و مؤسسات تحقیقاتی در کشورهای چون ژاپن و چین و هند و ایران و ترکیه و مصر کم‌وبیش به همان روش‌های علمی جدید و دید تاریخی درباره تاریخ فرهنگ و تمدن خود تحقیق می‌کنند. بدین ترتیب، کشورهای آسیایی و آفریقایی، چه از لحاظ سیاسی و چه از لحاظ علمی و تحقیقاتی، در عرض کشورهای غربی قرار گرفته‌اند و همین امر موجب شده است که تقابل شرق و غرب و بالنتیجه شرق‌شناسی معنای سابق خود را از دست بدهد. از این‌روست که متولیان کنگره جهانی شرق‌شناسان، که قبلاً فقط از کشورهای اروپایی بودند و هم‌اکنون از کشورهای شرقی یعنی آسیایی و آفریقایی نیز به جمع آنان پیوسته‌اند، نام کنگره را تغییر داده و لفظ «شرق‌شناسی» را از آن بکلی حذف کرده‌اند.

تحولی که در مفهوم «شرق‌شناسی» در نیم قرن اخیر رخ داده است تحولی بوده است تدریجی. آثار این تحول را در شهرهایی که میزبان این کنگره بوده‌اند می‌توان مشاهده کرد. تا سال ۱۹۵۱، همه گردهمایی‌ها، به استثنای یکی از آنها، در شهرهای اروپایی برگزار شده است و آن یکی هم در سال ۱۹۰۵ در مستعمره فرانسه یعنی الجزایر بوده است. اولین کنگره‌ای که در آسیا برگزار شد کنگره سال ۱۹۵۱ در استانبول بود، و این بیست و دومین کنگره بود. کنگره بیست و پنجم نیز در مسکو برگزار شد و شاید همین امر آمریکا را برانگیخت تا کنگره بیست و هفتم را در سال ۱۹۶۷ در دانشگاه میشیگان در شهر آن آربر برگزار



کنگره‌ها یا سمینارهای خاص تشکیل دهند. مثلاً ترکها برای خود کنگره ترک‌شناسی تأسیس کرده‌اند. عربها نیز بهمچنین، اسلام‌شناسان نیز گردهماییهای دیگری دارند. در مورد ایران‌شناسی نیز اخیراً يك کنگره بین‌المللی از محققان اروپایی تشکیل شده است. بودجه این کنگره‌ها را نیز (به استثنای کنگره ایران‌شناسی) بعضاً یا تماماً کشورهای مربوط تأمین می‌کنند. ترکها و عربها هزینه‌گزافی برای تحقیق در فرهنگ خود و شناساندن آن به جهانیان خرج می‌کنند. بدیهی است که این کشورها تمایل چندانی ندارند که از کنگره‌عامی که در آن محققان کشورهای مختلف جمع می‌شوند از لحاظ مالی حمایت کنند. خود محققان نیز ترجیح می‌دهند که در کنگره‌های اختصاصی شرکت کنند تا اینکه در کنار محققانی که موضوع تحقیق ایشان کاملاً فرق دارد بنشینند. به نظر می‌رسد که این بزرگترین عامل بی‌رونقی نسبی کنگره جهانی مطالعات آسیایی و شمال آفریقایی باشد.

در اینجا صحبت از کنگره‌های تخصصی پیش آمد و من می‌خواهم سخن خود را با ذکر يك نکته درباره کنگره ایران‌شناسی در جهان ختم کنم. همان‌طور که گفتیم ایران‌شناسان اروپایی چندی پیش کنگره خاصی برای خود تشکیل دادند. این خبر البته برای همه علاقه‌مندان به ایران و فرهنگ و تمدن ایرانی تا حدودی خوشایند بود. اما چرا این کنگره باید مختص اروپاییان باشد و چرا محققان کشورهای دیگر، نه فقط ایرانی و افغانی و تاجیک و روسی بلکه هندی و ژاپنی و چینی و آمریکایی و کانادایی، نباید در آن شرکت کنند؟ من نمی‌خواهم ایران‌شناسان اروپایی را متهم کنم که هنوز هم تحت تأثیر روحیه شرق‌شناسان قرن نوزدهم اند که مطالعات مربوط به کشورهای دیگر را در انحصار خود می‌دانستند. احتمالاً نزدیکی کشورهای اروپایی و دانشگاهها و مراکز تحقیقاتی این قاره است که باعث پیوند ایشان به یکدیگر شده است. انگیزه ایران‌شناسان اروپایی هرچه باشد، به نظر می‌رسد این کنگره با کنارگذاشتن کشورهای فارسی‌زبان، شامل ایران و افغانستان و تاجیکستان، و به طور کلی بخشی از آسیای مرکزی، ارتباط خود را با منطقه‌ای که مورد مطالعه و تحقیق ایران‌شناسان است سست خواهد ساخت. وانگهی، ایران‌شناسان غیراروپایی هم به هر حال

بیکار نخواهند نشست. چند تن از محققانی که از تاجیکستان در کنگره تورانتو شرکت کرده بودند اصرار داشتند که ایران و افغانستان و تاجیکستان با همکاری یکدیگر اقدام به تأسیس يك کنگره جهانی ایران‌شناسی بکنند. در ضیافتی که سفارت جمهوری اسلامی ایران در کانادا در عصر چهارمین روز کنگره ترتیب داده بود و هیأت ایرانی و بسیاری از محققان ایران‌شناس از کشورهای دیگر را در آن دعوت کرده بود پروفیسور ریچارد فرای استاد دانشگاه هاروارد نیز همین پیشنهاد را مطرح کرد، و از همه ایران‌شناسان، بخصوص ایرانیان، خواست تا هر چه زودتر يك کنگره جهانی ایران‌شناسی تأسیس نمایند.

به نظر من پیشنهاد تشکیل يك کنگره جهانی ایران‌شناسی پیشنهادی است که ما باید آن را جدی تلقی کنیم. کشور ایران نمی‌تواند نسبت به این موضوع فرهنگی که با هویت ما در سطح جهان بستگی دارد بی‌اعتنا بماند. امروزه حیثیت و شأن کشورها در مجامع بین‌المللی، چه مجامع علمی و فرهنگی باشد و چه مجامع اقتصادی و سیاسی، بستگی به هویت فرهنگی و سوابق تاریخی و سهمی دارد که ایشان در تمدنهای بشری عهده‌دار بوده‌اند و ایرانیان با تاریخ کهن خود وارث هزاران سال تمدن و فرهنگ اند و این سابقه تاریخی سرمایه فرهنگی ایشان است. ما باید از راه مطالعه و تحقیق و شناخت و شناساندن این فرهنگ به جهانیان از این سرمایه حراست کنیم. امروزه ملتها در مجامع بین‌المللی در يك مسابقه بی‌امان فرهنگی شرکت جسته‌اند. از يك سو تمدن جهانی غرب ارزشهای خود را به ملل دیگر تحمیل می‌کند و نفوذ فرهنگهای دیگر را، حتی در میان وارثان این فرهنگها، ضعیف و ضعیفتر می‌سازد و هویت فرهنگی آنان را مسخ می‌کند. از سوی دیگر، اقوام و ملل مختلف سعی می‌کنند با توسل به سابقه تاریخی و میراث فرهنگی خود هویت خود را حفظ کنند و به حضور خود به عنوان يك ملت ادامه دهند. در این تنازع بقاء، حتی بعضیها سعی می‌کنند به سرمایه‌های فرهنگی دیگران دست‌درازی کنند. ملت‌های بیدار از راه تحقیقات علمی و روشن‌ساختن حقایق تاریخی است که می‌توانند منابع و سرمایه‌های فرهنگی و تاریخی خود را حفظ کنند.

نصرالله پورجوادی